شنبه 24/10/401 جلسه 75

اشکال سوم مرحوم آخوند به استدلال به آیه مسارعت و استباق بر لزوم فوریت در واجبات، این بود که اصلا این آیات حکم مولوی بیان نمی کنند. زیرا عقل حکم به حسن مسارعت و استباق می کند و به خاطر وجود حکم عقل، امر در خطاب شرعی باید حمل بر ارشاد شود؛ کما فی الامر الوارد فی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول.

نسبت به این اشکال، دو مناقشه وجود داشت؛ مناقشه اول از مرحوم ایروانی بود که مطرح شد. مناقشه دوم از مرحوم اصفهانی بود که البته مرحوم ایروانی نیز این مناقشه را در الاصول فی علم الاصول مطرح کرده است. محقق اصفهانی فرمود بین مقام که امر به مسارعت و استباق در واجبات و مستحبات باشد و امر به اصل طاعت فرق وجود دارد. زیرا در امر به اصل طاعت، حکم مولوی ممکن نیست و لذا باید حمل بر حکم ارشادی شود. اما در محل بحث، هرچند عقل حکم مستقل دارد اما امکان مولویت نیز وجود دارد و با فرض امکان مولویت، باید به ظهور ذاتی امر در مولویت اخذ کنیم.

از این مناقشه در کلام مرحوم آقای تبریزی داده شده است. ایشان عبارات مرحوم آخوند را به نحوی توضیح داده اند که دیگر این اشکال وارد نباشد.

قبل از بیان توضیح ایشان باید گفت که احکام عقلیه بر دو قسم هستند. یک قسم احکام عقلیه ای هستند که در سلسله علل احکام ودر مرحله کشف ملاکات می باشند. قسم دوم احکامی هستند که عقل مستقل به آنها است ولی در مرتبه معالیل احکام و بعد از فراغ از اصل ثبوت حکم مولوی می باشد. اگر حکم عقل در سلسله علل احکام باشد مثل حسن عدل و قبح ظلم، احکام عقلیه مورد قاعده ملازمه هستند و کشف حکم شرعی مطابق حکم عقل می شود و لذا اگر در خطاب شرعی هم امر به همین مورد حکم عقل باشد به ظهور در مولویتش اخذ می کنیم. اما قسم دوم که احکام عقلیه در سلسله معالیل باشند مثل حسن اطاعت یا قبح معصیت و قبح تجری، مورد قاعده ملازمه قرار نمی گیرند و اگر حکم عقلی را در موردی احراز کردیم نمی توانیم کشف کنیم که از نظر شارع هم حکمی مطابق با حکم عقل وجود دارد. لذا اگر در همین قسم دوم، در خطاب شارع امر یا نهی وارد شده باشد، باید حمل بر ارشاد شود.

این تفصیلی است که از مرحوم میرزای شیرازی به بعد معروف شده است و نوع محققین هم آن را قبول کرده اند. وجهش نیز این است که در قسم اول یعنی احکام عقلی در سلسله علل احکام، حکم عقلی بدون حکم مولوی برای انبعاث عباد نحو العمل کافی نیست. زیرا اگر کسی بگوید عقل من گفته که فلان عمل مصلحت ملزمه دارد ممکن است هیچ مبالاتی نسبت به آن نداشته باشد اما اگر پای حکم مولوی به میان بیاید عباد منبعث می شوند. چراکه در نوع موارد انگیزه مکلفين برای اتیان مطلوبات و ترک منهیات خوف و فرار از عقاب محتمل است و این در جایی است که حکم مولوی در کار باشد نه فقط حکم عقلی. لذا حکم عقل به حسن عدل و قبح مستلزم حکم شرعی است و اگر امر و نهی ای هم در خطاب شرعی باشد به همان مولویتش حفظ می شود. اما اگر احکام عقلی در سلسله معالیل باشند، چنانچه شخص نسبت به امر مولی مبالات داشته باشد، همان حکم اولیه شرعی مثل اقیموا الصلاة و حکم عقل به لزوم طاعت، برای موافقت امر و انبعاث عبد کافی است و اگر عبد مبالات نداشته باشد و برایش مهم نباشد که این کار او موجب استحقاق عقاب می شود، اگر مولی امر ثانی را هم جعل کند هیچ اثری ندارد.

با توجه به تفصیلی که مرحوم میرزای شیرازی داده اند، مرحوم آقای تبریزی فرموده اند که در محل بحث که مرحوم آخوند می فرماید عقل مستقل به حسن مسارعت است و لذا باید امر به مسارعت و استباق را حمل بر ارشاد کنیم، به این خاطر است که این حکم عقلی از احکام دسته دوم یعنی در سلسله معالیل احکام است. چراکه حکم عقل به حسن مسارعت ملاک مولوی دیگری غیر از ملاک موجود در طبیعی العمل ندارد و اگر عقل می گوید سرعت بگیر، برای این است که اینگونه عمل کردن ارقی مراتب امتثال حکم شرعی محسوب می شود و عقل آن را کار خوبی می داند. همه اینها بعد از فراغ از ثبوت حکم شرعی است و ملاک الزامی دیگری وجود ندارد که عقل بر اساس درک آن حکم کرده باشد تا بتوانیم از آن حکم شرعی را بدست آوریم.

بله ممکن است در مسارعت و استباق ملاک نفسی مستقل غیر از اصل اتیان باشد ولی آن ملاک در حد لزوم نیست. شبیه آنچه در باب اوامر احتیاط گفته می شود. زیرا حکم عقلی احتیاط به عنوان حکم لزومی نیز در مرحله امثتال احکام شرعیه می باشد. اما در عین حال، خود این احتیاط هم ملاک نفسی استحبابی غیر لزومی دارد که همان تعوّد شخص بر ورع و اجتناب از محرمات شرع باشد. ولی این حالت نفسانی دارای ملاک لزومی نیست بلکه صرف رجحان است. در محل بحث هم امر به مسارعت و استباق که عقل مستقل به آن است، دارای ملاک لزومی غیر از ملاک موجود در اصل عمل نیست و لذا این حکم عقلی لزومی داخل در قسم دوم از احکام عقلیه است که مورد قاعده ملازمه نمی باشد و در نتیجه امر شارع وارد شده در خطابات حمل بر ارشاد می شود.

بنابراین بین حکم عقل به مسارعت با حکم عقل به اصل اطاعت فرقی نیست. زیرا در هر دو حکم عقلی لزومی از احکام عقلیه در مرحله معالیل احکام شرعیه است و چنین حکم عقلی ای مستتبع حکم مولوی شرعی نیست[[1]](#footnote-1).

بر این اساس اشکالات سه گانه مرحوم آخوند هر سه اشکال تامی می باشند. البته اشکال اول و سوم علی جمیع المبانی تمام بودند ولی اشکال دوم فقط طبق مختار مرحوم آخوند که دلالت وضعی صیغه امر بر وجوب باشد تمام بود.

غیر از اشکالات مرحوم آخوند اشکالات دیگری هم به استدلال به این آیات شده است. یکی از این آنها، اشکالی است که در کلام مرحوم آقای خویی آمده است. ایشان نسبت به آیه مسارعت فرموده اند که ظاهر سارعوا الی مغفرة من ربکم، سرعت در انجام افعال خارجیه من الواجبات و المستحبات نیست بلکه مقصود از آن این است که شخص از معاصی توبه کند. زیرا توبه است که موجب محو سیئات و معاصی می شود. لذا این آیه امر به سرعت به سمت توبه می کند و با توجه به اینکه در مورد توبه، عقل حکم به لزوم مسارعت به توبه وجود دارد، چون با این کار فرار از عقاب می شود، امر به مسارعت در آیه هم باید حمل بر ارشاد شود.

ایشان نسبت به آیه استباق هم فرموده اند که ظاهر استباق این است که عمل خاصی در بین وجود دارد که نسبت به همه مکلفین خیر است و هر یک از مکلفین می توانند آن را انجام دهند و ولی اگر یکی انجام داد زمینه برای انجام دیگران از بین می رود. لذا اختصاص به واجبات کفاییه پیدا می کند که مطلوب از جمیع است ولی هرکه جلوتر رود، به آن خیر دست می یابد و بقیه محروم می شوند. اما مورد واجبات عینیه که هرکس تکلیف خودش را دارد و چه دیگران متعلق تکلیفشان را انجام دهند و چه ندهند، تکلیف هر شخص باقی است، اصلا این آیه شامل آنها نمی شود. محل بحث در مقام نیز این است که در واجبات عینیه مثل صلوات یومیه است که مکلفین به نحو انحلال امر به آن شده اند آیا فوریت لازم است یا خیر؟

نسبت به این اشکال ممکن است جواب داده شود. مرحوم آقای تبریزی بیانی دارند که شاید مرادشان این باشد و اگر هم نباشد جا دارد این­طور مطرح شود که هرچند توبه موجب مغفرت است ولی نه اینکه موجب مغفرت فقط توبه باشد. نسبت به بعضی از واجبات هم به طور صریح آمده که موجب مغفرت می شوند. حتی در بعضی مستحبات مثل زیارت سید الشهداء علیه السلام و گریه بر حضرت نیز تصریح شده که گناهان گذشته شخص را می بخشد. با توجه به اینکه عنوان مغفرت اختصاص به توبه ندارد بلکه عنوان عام است، تقریب استدلال به آیه سارعوا الی مغفرة من ربکم می آید.

نسبت به استدلال به آیه استباق هم مرحوم آقای تبریزی فرموده اند که در معنای مسابقه و استباق اخذ نشده است که فعل واحد باشد و اگر شخص سبقت به آن فعل پیدا نکرد، عمل از او فوت می شود. بلکه عنوان استباق و عنوان مسابقه استعمال می شود هم در موردی که عمل، عمل واحد و غیر قابل تکرار باشد و عدم استباق موجب فوت آن شود و هم در مواردی که عمل واحد نیست و برای هریک از مکلفین مطلوبیت مستقل دارد و لذا سبقت بعضی موجب فوت ملاک اصل عمل از بقیه نمی شود، هرچند باعث می شود که ملاک سبقت فوت گردد. به عنوان نمونه در آیه "و استبقا الباب" در سوره یوسف، جلوتر رسیدن به در، عمل قابل تکرار نیست و لذا کسی که سبقت پیدا نمی کند، هم ملاک سبقت از او فوت می شود و هم ملاک اصل عمل. اما موارد دیگر استعمال هم داریم که عنوان استباق بکار رفته ولی عمل واحدِ غیر قابل تکرار نیست و لذا اگر کسی سبقت پیدا نکند فقط ملاک سبقت از او فوت می شود؛ مثل "ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاسبتقوا الصراط فأنّی یبصرون" به این معنی که اگر بخواهیم نور را از چشمشان می گیریم تا در راه کج از هم سبقت بگیرند. افتادن در بیراهه عمل قابل تکرار است که از همه آنها سر می زند، منتها بعضی در این عمل از دیگری سبقت می گیرند. بنابراین استباق در مورد واجبات عینیه که عمل از هر مکلف مطلوبیت مستقل دارد نیز استعمال می شود.

نتبیجه بحث این شد که در مجموع استدلال به آیه مسارعت و آیه استباق که قائلین به لزوم فوریت به آنها استدلال کرده اند تمام نیست و از راه این دو آیه نمی توانیم دلیل خارجی و قرینه عامه اقامه کنیم که اصل اولی در واجبات لزوم الفوریه است.

از لابلای بحث معلوم شد که اگر کسی بخواهد دلیل را حکم عقل یا ارتکاز و بناء عقلاء قرار دهد هم امکان ندارد. در ذیل کلام مرحوم ایروانی بیان شد که بر اساس ارتکاز عقلایی نیز حکم عامی وجود ندارد و از نظر حکم عقلی هم خود ایشان نفی کردند که عقل چنین حکمی داشته باشد.

#### مطلب چهارم؛ بررسی لزوم اتیان به مامور به فورا ففورا

بنابر لزوم اتیان به مامور به فورا آیا در صورت عصیان مکلف و عدم اتیان به مامور به در اول زمان ممکن، آیا اتیان العمل فورا ففورا به لحاظ ازمنه متاخره لازم است یا در صورت عصیان، اتیان العمل فورا ففورا لازم نیست؟

مرحوم آخوند همین مقدار عنوان کرده اند اما جا دارد که بحث شود که اگر عصیان کرد، آیا در ازمنه متاخره فقط اصل اتیان به مامور به لازم است و اتیان به مامور به فورا لازم نیست یا اساسا اصل اتیان به مامور به نیز لازم نیست مثل وجوب رد تحیت.

مرحوم آخوند در جواب از این سوال فرموده بود که دو احتمال در مساله وجود دارد که مبتنی است بر اینکه لزوم الفوریه از باب وحدت مطلوب باشد یا تعدد مطلوب. اگر از باب وحدت باشد اتیان العمل فورا در ازمنه متاخر مجالی ندارد. اما اگر از باب تعدد باشد فورا ففورا معنا خواهد داشت. ولی اگر به ملاحظه مقام اثبات بخواهیم مساله را بررسی کنیم، راهی برای احراز وحدت یا تعدد مطلوب از خطاب نداریم. زیرا اگر اصل دلالت صیغه امر بر فوریت را قبول کنیم، دیگر یقینا دلالتی بر کیفیت مطلوبيت آن ندارد. در نتیجه با عدم احراز اثباتا نوبت به اصل عملی خواهد رسید.

اما مرحوم آقای تبریزی به مرحوم آخوند اشکال کرده اند که اولا برای بررسی مطلب چهارم، باید همه ادله لزوم الفوریه را بررسی کنیم که یکی از آنها آیه مسارعت و استباق می باشد. لذا برای اینکه ببینیم بعد از عصیان عبد، آیا فوریت باقی است یا خیر، باید ابتدا دید که دلیل بر لزوم فوریت چیست. ثانیا حتی در فرضی که صیغه امر دلالت فوریت داشته باشد، ابتناء مساله بر اینکه لزوم الفوریه از باب تعدد مطلوب باشد یا از باب وحدت مطلوب، ابتناء صحیحی نیست. وحدت در مقابل تعدد، اقتضایی دارید که در محل بحث نتیجه متوقع شما از آن به دست نمی آید.

یکشنبه 25/10/401 جلسه 76

مرحوم آقای تبریزی در اشکال به مرحوم آخوند فرمودند که همانطور که برای لزوم الفوریه به صیغه امر استدلال شده، به دلیل خارجی آیه مسارعت و استباق نیز استدلال شده است. لذا برای بررسی مساله لزوم الاتیان فورا ففورا باید آیات را نیز در نظر گرفت و اگر دلیل لزوم الفوریه، آیه مسارعت و استباق باشد، مقتضای آنها لزوم الاتیان فورا ففورا است. زیرا مفاد این آیات، وجوب مسارعت به سمت موجب المغفره و لزوم مبادرت به خیر است. اما اینکه چه چیزی خیر یا موجب مغفرت است، خود این دو آیه متعرض نیستند و از جای دیگر باید تعیین شوند. با توجه به اینکه در اوامر، صیغه امر به صورت مطلق امر به طبیعت می کند، به دست می آید که طبیعی فعل هر زمان که حاصل شود مصداق مامور به و خیر و موجب المغفره است. وقتی این صغرای استفاده شده از اطلاق صیغه امر به کبرای مستفاد از این دو آیه ضمیمه شود، نتیجه می دهد که بر مکلف لازم است عمل را فورا ففورا اتیان کند. زیرا به لحاظ زمان اول که آیه دلالت بر مسارعه در آن زمان می کند، اگر مکلف فعل را ترک کند، در زمان دوم نیز بالقیاس به ازمنه بعد، طبیعی العمل همچنان خیر است و عنوان مسارعت الی الخیر و مبادرت به موجب المغفره موضوع پیدا می کند. همینطور نیز در زمان سوم و نیز چهارم و ... . بنابراین اگر دلیل بر فوریت این دو آیه باشد دلالت بر لزوم اتیان العمل فورا ففورا دارند.

اما اگر مستند لزوم الفوریه صیغه امر باشد، مرحوم آخوند فرموده است لزوم الاتیان فورا ففورا مبتنی بر این است که صیغه امر از باب وحدت مطلوب دلالت بر لزوم الفوریه کند یا از باب وحدت مطلوب.

مرحوم آقای تبریزی نسبت به این قسمت از فرمایش مرحوم آخوند دو اشکال کرده اند. اشکال اول این است که بناء بر تعدد مطلوب در مساله مورد بحث، به لحاظ مدلول صیغه امر دو مطلوب وجود دارد؛ یکی مطلوبیت ذات طبیعی و دیگری مطلوبیت اتیان به آن در اول زمان ممکن. در صورتی که مکلف عمل را در اول زمان امکان انجام ندهد و ترک کند، طلب متعلق به ذات طبیعی باقی می ماند اما طلب متعلق به اتیان در اول وقت منتفی شده و دیگر فوریت در آن شرط نیست. نظیر آنچه در بحث تبعیت قضاء نسبت به اداء گفته شده است. زیرا بحث است که وجوب قضاء تابع وجوب اداء است یا به امر جدید. کسانی که گفته اند قضاء تابع اداء است، گفته اند که امر به اتیان نماز در وقت از باب تعدد مطلوب است. یعنی یک مطلوب اتیان به طبیعی صلات است اعم از داخل وقت و خارج از وقت و مطلوب دیگر اتیان به آن در وقت معین است. چون دو مطلوب وجود دارد اگر مکلف تکلیف دوم که اتیان به عمل در وقت مقرر و خاص باشد را رعایت نکند، امر دوم ساقط می شود اما امر اول یعنی لزوم اتیان به طبیعی صلات باقی می ماند و چون این امر قیدی ندارد، مقتضای آن توسعه زمانی در انجام عمل است و لزوم اتیان فورا ففورا در آن اخذ نشده است.

بنابراین نه تنها اگر لزوم الفوریه مستفاد از صیغه امر، از باب وحدت مطلوب باشد، فورا ففورا از آن استفاده نمی شود که حتی اگر از باب تعدد مطلوب هم باشد فور ففورا از آن استفاده نمی شود. بنابراین اصل ابتناء مساله لزوم الاتیان فورا ففورا بر وحدت و تعدد مطلوب صحیح نیست. ایشان در درس می فرمودند که اصل این اشکال را مرحوم اصفهانی فرموده است.

اشکال دوم این است که اصلا در مواردی که امر به طبیعی مقید به قید تعلق می گیرد و مطلوب نهایی مولی ایجاد عمل به نحو خاص است، مثل محل بحث که فرض این است که دلیل دلالت بر لزوم الاتیان بالعمل فورا می کند یا در بحث اداء و قضاء که بر مکلف عمل در وقت خاص لازم است، در این موارد تعلق طلب به مقید به نحو تعدد مطلوب معقول نیست و در همه این موارد تکلیف واحد است.

مرحوم آقای تبریزی تفصیل و توضیح بیشتر این بحث را به مناسبت در مباحث دیگری در اصول مثل بحث اجزاء و بحث واجب موسع و مضیق مطرح کرده اند. ایشان توضیح داده اند که تبعیت وجوب قضاء از وجوب اداء از باب تعدد مطلوب صحیح نیست. زیرا تبعیت قضاء للاداء متوقف بر این است که در زمان واحد بین تعلق تکلیف به طبیعی فعل و تعلق تکلیف به طبیعی مقید به قید جمع شود و حال آنکه در مواردی که مطلوب نهایی مولی اتیان عمل به نحو خاص است مثل صلات مقید به وقت خاص، معنا ندارد که دو تکلیف داشته باشیم؛ یک تکلیف به اتیان ذات صلات تعلق بگیرید و تکلیف دیگر به اتیان صلات در وقت. زیرا اجتماع دو امر و تکلیف در این موارد مستلزم لغویت است. هرچند ایشان لغویت را در مثال قضاء تطبیق کرده اند ولی در بقیه موارد هم جریان دارد. ایشان فرموده اند اگر مولی بخواهد در کنار امر به انجام نماز در وقت خاص و مقرر، امر به طبیعی نماز هم بکند، به نحوی که هم نماز در وقت خاص را بگیرد و هم غیر آن را، لغو می شود. چون از امر به طبیعی همین مقدار انتظار می رود که یکی از افراد طبیعی را انجام دهد و بعد از اینکه امر به مقیّد، مولی را به همین غرض می رساند، اگر در کنار آن امر کند به طبیعی ای که هم فرد در وقت را شامل می شود و هم فرد خارج از وقت را، لغویت خواهد داشت . وقتی چنین امر لغو باشد و در نتیجه از حکیم صادر نشود، باید ملتزم شویم که آنچه در وقت وجود دارد یک تکلیف بیشتر نیست و آن هم تکلیف متعلق به مقید است نه طبیعی. بله بعد از خروج وقت که مکلف امر به نماز داخل وقت را امتثال نکرد تکلیف به ایجاد طبیعی معنا دارد. ایشان در بحث اجزاء فرموده اند: لا يبعد القول بعدم إمكان تعلّق وجوبين في زمان، أحدهما بطبيعي الفعل، و ثانيهما بالطبيعي المقيّد بالزمان أو بغيره؛ لأنّ الأمر بالطبيعي‏ في‏ زمان‏ الأمر بالمقيّد يصبح لغوا لحصول الطبيعي بالمقيد، و إنّما يصحّ وجوبه معلّقا أو مشروطا بترك المقيّد أو فوته[[2]](#footnote-2). در بحث واجب موسع و مضیق نیز فرموده اند: تحقق ملاك ملزم في نفس الفعل و تحقق ملاك ملزم في حصته زائدا على ملاك ذات الفعل و إن‏ كان‏ أمرا ممكنا كالفعل في وقت خاص، الّذي يكون فيه ملاك ذات الفعل و ملاك زائد لخصوصيّته، و لكن في هذا الفرض لا يمكن تعلق وجوبين بالفعل المزبور في ذلك الوقت كما فرض قدّس سرّه أن بالإتيان به في ذلك الزمان‏ يتدارك الملاكان، لأنّ الفعل في الوقت ليس بفعلين حتى يتعلّق بأحدهما وجوب و بالآخر وجوب آخر، بل المتعيّن في هذا الفرض أن يتعلق في ذلك الوقت بالفعل وجوب واحد، و أن يتعلّق وجوب آخر بعد خروج الوقت بذلك الفعل في حق من لم يأت بالفعل في ذلك الوقت الخاص عذرا أو عصيانا ...[[3]](#footnote-3). ایشان تعدد تکلیف را در جایی صحیح و ممکن می دانند که یا نسبت بین متعلق­ها تباین باشد یا عموم و خصوص من وجه. اما در جایی که نسبت عموم خصوص مطلق است، هرگز دو تکلیف در کنار هم ممکن نخواهد بود.

با توجه به این مطلب در مساله مورد بحث نیز که لزوم الفوریه باشد، باید امر به فعل مقید به فوریت تعلق بگیرد یعنی در اول زمان امکان انجام شود. وقتی مکلف در زمان اول، امر را مخالفت کرد و اتیان نکرد ساقط می شود. بعد از خروج وقت و سقوط امر اول، شک می کنیم که آیا امر دیگری آمده است یا خیر. همانطور که در بحث وجوب قضاء مقتضای اصل عند الشک عدم وجوب است، در محل بحث هم چون امری که قابل تعقل است امر به مقید می باشد و آن هم با عصیان ساقط شده، دیگر نمی دانیم که امر دیگری متوجه مکلف شده یا خیر، به خاطر جریان برائت و قبل از آن به خاطر جریان استصحاب عدم جعل، مقتضای اصل عملی عدم وجوب است.

بررسی اشکالات مرحوم آقای تبریزی؛

اشکال اول که برای بررسی مساله لزوم اتیان عمل فورا ففورا باید همه ادله را ملاحظه کرد نه فقط صیغه امر، اشکال واردی است. وقتی خود مرحوم آخوند اعتراف دارد که بعضی از راه ادله خارجیه فوریت را اثبات می کنند، جا داشت که در تتمه نیز به آن متعرض شود.

همچنین اینکه فرمودند اگر دلیل ما بر لزوم فوریت، آیه مسارعت و استباق باشد، لزوم اتیان عمل فورا ففورا از آنها استفاده می شود، نیز صحیح می باشد.

چنانکه اگر دلیل ما بر لزوم فوریت، دلیل مرحوم ایروانی یعنی ظهور ثانوی باشد یا ارتکاز عقلایی یا حتی حکم عقل باشد، بر اساس این وجوه نیز اگر مکلف در زمان اول تکلیف را انجام ندهد، این ادله اقتضاء می کنند که بر مکلف لازم است که در زمان ثانی و ثالث و ... مبادرت به انجام عمل کند.

بنابراین باید تفصیل داده شود که اگر مدرک لزوم الفوریه غیر صیغه امر است که واضح می باشد مستفاد از ادله فورا ففورا است. اما اگر مدرک صیغه امر باشد که مرحوم آخوند متعرض آن شده است، اشکال دوم مرحوم آقای تبریزی که اصلا در مواردی که اتیان طبیعی در ضمن مقید ملاک ملزم دارد، در کنار طلب مقید، طلب طبیعی معنا نخواهد داشت، اشکال واردی خواهد بود. دلیلش نیز همانی است که در کلام ایشان بیان شده که وجود امر به طبیعی در کنار امر به مقید لغو است. لذا ایشان در حج هم فرموده اند که در هر سال، برای همان سال امر به حج می شود. لذا اگر مکلف مستطیع باشد و در سال استطاعت حج نرود، سال بعد به او امر به حج می شود. نه اینکه در کنار تکلیف به حج در سال اول ، امر به طبیعی حج هم شده باشد، بلکه یا باید بعد از مخالفت امر به مقید در سال بعد امر به حج شود یا اگر در همان سال امر به حج می شود مقید به ترک امر اول باشد. معنا ندارد امر به طبیعی به صورت مطلق در کنار امر به مقید شود.

اما این اشکال مرحوم آقای تبریزی که مقتضای تعدد مطلوب، انجام اصل عمل است نه فوریت آن در زمان های بعد، قابل جواب است. جوابش این است که هرچند به لحاظ مساله قضاء و اداء یا موارد دیگری که بحث تعدد مطلوب و وحدت مطلوب در آن مطرح می شود، مساله به همین نحو است که اگر تکلیف به نحو وحدت مطلوب باشد بعد از عصیان در زمان اول، دیگر طبیعی لازم الاتیان نیست اما اگر به نحو تعدد مطلوب باشد، اتیان اصل طبیعی لازم است ولی رعایت قید آن لازم نیست، اما این باعث نمی شود که وحدت و تعدد مطلوب را منحصر در همین فرض کنیم که تعدد مطلوب یعنی مقید که نماز در وقت باشد یک مطلوب است و طبیعی که اصل نماز باشد مطلوب دیگر، بلکه ممکن است در مثل محل بحث وحدت و تعدد مطلوب به این نحو فرض شود که غیر از اینکه در طبیعی ملاک وجود دارد، خود فوریت هم دارای ملاک ملزم است. ولی خود ملاک ملزم داشتن فوریت به دو نحو قابل تصویر است، یکی اینکه از باب وحدت مطلوب باشد که لازمه اش این است که فقط در زمان اول انجام شود و اگر عصیان شد در زمان های بعدی فوريت ساقط می شود و ممکن است که از باب تعدد مطلوب باشد یعنی خود اصل مسارعت یک مطلوب است و مسارعت در اول زمان امکان مطلوب دیگر. این دو فرض در لزوم الفوریه ثبوتا ممکن است و می توان کلام مرحوم آخوند را که فرموده است مساله مبتنی است بر وحدت و تعدد مطلوب، با نگاه به لزوم الفوریه معنا کنیم که دیگر اشکال ثبوتی مرحوم آقای تبریزی وارد نشود. بله امکان دارد کسی بگوید ولو ثبوتا چنین فرضی نسبت به خود لزوم الفوریه ممکن است اما از صیغه امر این استفاده نمی شود که این اشکال اثباتی را نیز خود مرحوم آخوند بیان کرده است.

دوشنبه 26/10/401 جلسه 77

مرحوم آقای تبریزی به مرحوم آخوند اشکال کردند که لزوم اتیان عمل فورا ففورا مبتنی بر تعدد مطلوب نیست. زیرا معنای تعدد مطلوب این است که یک مطلوب اصل اتیان طبیعی است و مطلوب دیگر اتیان طبیعی در اول زمان امکان یعنی فوریت است و وقتی مکلف در زمان اول اتیان نکرد مطلوب دوم که لزوم فوریت باشد از اساس ساقط می شود و فقط همان مطلوب اول یعنی اتیان به اصل طبیعی باقی می ماند. در نتیجه دیگر در زمان ثانی فوریتی در کار نیست و مثل واجب موسع می شود. بنابراین حتی اگر لزوم الفوریه از باب تعدد مطلوب باشد فورا ففورا از آن استفاده نمی شود.

گفته شد که این اشکال وارد نیست. زیرا هرچند معنای وحدت و تعدد مطلوب در موارد دیگر مثل اداء و قضاء این است که اگر مطلوب در وقت عصیان شود مطلوب دیگر یعنی اصل اتیان عمل به نحو موسع باقی می ماند، اما نه اینکه تنها همین معنا برای وحدت و تعدد مطلوب وجود داشته باشد بلکه می توان وحدت و تعدد مطلوب را در مساله لزوم اتیان عمل فورا به این نحو نیز تصور کرد که خود فوریت که مطلوب مولی می باشد یا مطلوبیت آن از باب وحدت مطلوب است به این معنا که مولی یک مطلوب دارد و آن فوریت در اول زمان ممکن است نه زمان های بعد یا به نحو تعدد مطلوب است به این معنا که مولی علاوه بر اصل اتیان طبیعی، دو مطلوب دیگر دارد، یکی اصل فوریت است یعنی مکلف باید در هر زمانی مبادرت به انجام عمل داشته باشد و دیگری فوریت حقیقی یعنی اتیان عمل در اول زمان امکان است. مراد مرحوم آخوند نیز همین است.

بله ممکن است اشکال شود که هرچند تعدد و وحدت مطلوب در خود فوریت تصویر دارد ولی مقام اثبات و الفاظ خطابات، تحمل بیان آن را ندارند. اما این اشکال به مرحوم آخوند وارد نمی شود. زیرا خود مرحوم آخوند هم فرموده است که هرچند لزوم اتیان عمل فورا ففورا از نظر ثبوتی مبتنی بر وحدت و تعدد مطلوب است اما اثباتا نمی شود وحدت و تعدد مطلوب در فوریت را از صیغه به دست آورد.

مرحوم اصفهانی نیز در تعلیقه بر کفایه همین مطلب را می فرماید. ایشان نمی خواهد به مرحوم آخوند اشکال کند که ابتناء مساله بر وحدت و تعدد مطلوب صحیح نیست، بلکه می خواهد توضیح دهد که با وجود ابتناء بحث بر تعدد و وحدت مطلوب، صیغه امر ظرفیت بیان وحدت و تعدد در نفس لزوم فوریت را ندارد، نه اینکه وحدت و تعدد به لحاظ قید فوریت قابل تصور نیست. ایشان در مقابل مرحوم آخوند که فرمود صیغه دلالت بر وحدت و تعدد مطلوب در لزوم فوریت ندارد فرموده است: بل الممكن بحسب مرحلة الدلالة هو وحدة المطلوب و تعدده من حيث المطلوبية لا بقيد الفورية كما في نظائره. فيقال: إن الفعل في أوّل أزمنة الإمكان مطلوب، و في حدّ ذاته أيضا مطلوب، كما يقال: إن الفعل في الوقت مطلوب، و لا بقيد الوقت أيضا مطلوب، فيكون قيد الفورية أو الوقتية قيدا في المرتبة الاولى من المطلوب دون غيرها، بخلاف القيدية في جميع المراتب مع تعدّد المطلوب، و هو معنى (فورا ففورا)، فإنه لا يتحمّله مرحلة الصيغة و الدلالة كما لا يخفى. یعنی مقدار دلالتی که برای صیغه ممکن است دلالت بر وحدت و تعدد مطلوب متعارف در مثل نماز در وقت و ... است که ذات عمل مطلوب است و عمل در وقت هم مطلوب دیگر. اما اینکه در ما نحن فیه بخواهد دلالت بر تعدد مطلوب در قید کند و آن را در جمیع مراتب لازم کند صیغه ظرفیت دلالت بر آن را ندارد.

لذا این قسمت از فرمایش مرحوم اصفهانی اشکال به مرحوم آخوند نیست بلکه توضیح کلام ایشان می باشد. برای همین است که خود مرحوم اصفهانی در حاشیه فرموده که مقصود این است که صیغه امر نمی تواند دلالت کند، اما اگر دلیل بر لزوم فوريت آیه مسارعت و استباق باشد، تحمل و قابلیت دلالت بر فورا ففورا دارند. فرموده است:« قولنا: (فانه لايتحمله مرحلة...الخ) هذا إذا استفيد الفورية من مرحلة الصيغة، و أما إذا استفيد من مثل قوله تعالى "وَ سارِعُوا" و قوله تعالى "فَاسْتَبِقُوا" فيمكن استفادة الفورية بعد الفورية لبقاء الأمر بالمسارعة و الاستباق في تمام الوقت[[4]](#footnote-4) ».

بنابراین هرچند مقتضای تعدد و وحدت مطلوب در بقیه موارد، این است که بعد از عصیان در زمان اول، فوریت منتفی می شود، ولی در مقام و به لحاظ قید فوریت، نتیجه تعدد چنین می شود که در زمان های بعد هم فوریت وجود داشته باشد.

در اینجا ممکن است اشکال دیگری به کلام مرحوم آخوند در تتمه وارد شود و آن مربوط به قسمت اخیر از فرمایش ایشان در نظارت به مقام اثبات می باشد. ایشان فرمود مساله مبتنی بر تعدد و وحدت مطلوب است اما اثباتا اگر اصل دلالت صیغه امر بر لزوم الفوریه را قبول کنیم، دلالتی بر کیفیت مطلوبيت فوریت(ازجهت وحدت ياتعدد مطلوب) نخواهد داشت که مرحوم اصفهانی نیز این بیان مرحوم آخوند را پذیرفت. اشکال می شود که اگر ما لزوم فوریت را از صیغه امر استفاده کنیم، حکم بعد از عصیان در زمان اول را هم ممکن است از صیغه به دست آوریم. به این بیان که دلالت صیغه امر بر لزوم الفوریه یا به خاطر دلالت ماده است یا به خاطر دلالت هیئت. اگر دلالت از ناحیه ماده باشد، مثل اینکه کسی بگوید در امر صلّ، متعلق تکلیف و مطلوب مولی صلات در اول وقت است، نتیجه اش این می شود که اگر مکلف صلات در اول وقت را انجام ندهد تکلیف ساقط می شود و تکلیفی دیگری هم وجود ندارد. در این صورت اصل عمل لازم نیست تا چه رسد به اینکه مسارعت و فوریت در آن لازم باشد. اما اگر کسی بگوید دلالت صیغه امر بر فوریت از باب این است که هیئت دلالت بر فوریت می کند. یعنی هیئت که به طبیعی صلات تعلق می گیرد اقتضا می کند که متعلق در اول زمان امکان انجام شود. در این صورت اگر مکلف در زمان اول طبیعی را انجام ندهد بر او لازم است که در ازمنه بعدی فورا ففورا انجام دهد. زیرا با وجود اینکه در ماده هیچ قیدی وجود ندارد، اگر کسی قائل شود که تعلق هیئت و بعث به طبیعی اقتضای لزوم مبادرت و مسارعت می کند، هیچ منشأای برای دلالت هیئت وجود ندارد مگر اینکه بگوید وقتی مولی عملی را از عبد طلب می کند مقتضای مولویت مولی و لزوم احترام و تعظیم مولی این است که مکلف مطلوب او را هر چه زودتر انجام دهد. این نکته نیز همانطور که در اول زمان امکان اقتضا می کند که مکلف عمل را فورا انجام دهد چنانچه عمل را در زمان اول انجام ندهد در زمان های بعد نیز همان نکته که لزوم احترام و رعایت عظمت مولی و انجام هرچه زوتر مطلوب مولی باشد، وجود دارد. لذا در زمان دوم و سوم و ... نیز با همین نکته هیئت صیغه امر اقتضا می کند که مکلف به سمت عمل فورا منبعث شود. همانطورکه در آیه مسارعت گفته شد چیزی که موضوع مسارعت در اولین زمان است، در زمان ثانی و ثالث هم وجود دارد و لذا باید به حکم آیه، مسارعت نحو آن داشته باشد.

در نتیجه این فرمایش مرحوم آخوند و مرحوم اصفهانی که در مقام اثبات صیغه امر هیچ اقتضایی نسبت به فورا ففورا ندارد تمام نیست.

#### مطلب پنجم؛ مقتضای اصل عملی

در بررسی مقتضای اصل عملی نیز باید ابتدا اصل عملی را در اصل لزوم فوریت بررسی کرد و سپس بعد از فراغ از اصل لزوم الفور، باید دید که اگر مکلف در زمان اول تکلیف را انجام نداد، مقتضای اصل عملی نسبت به زمان دوم به بعد چیست؟

اگر در اصل لزوم فوریت شک کنیم، معلوم است که مقتضای اصل عملی، برائت می باشد؛ چنانکه در مقتضای اصل لفظی مرحوم آخوند توضیح دادند که هر کدام از لزوم فور و لزوم تراخی را که در نظر بگیریم تقییدی به اطلاق صیغه وارد می کنند و اگر مولی در مقام بیان باشد و صیغه امر را مطلق بگذارد، اطلاق هم تقیید به فوریت و هم تقیید به تراخی را نفی می کند و نتیجه اش جواز فور و جواز تراخی است. در مرحله اصل عملی نیز نتیجه همین است. زیرا اگر شک کنیم که آیا فوریت لازم است یا خیر و آیا تراخی لازم است یاخیر، هر کدام از لزوم فور و لزوم تراخی، ثقل و تضییق زائدی بر اصل ایجاد طبیعی معلوم المطلوبیه می باشند و مقتضای اصل عملی برائت از آنهاست. کما اینکه در بقیه موارد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی، چون تعلق تکلیف به مطلق دارای سعه است، نسبت به آن برائت جاری نمی شود، اما نسبت به صورت تقیید آن چون دارای ثقل و ضیق است برائت جاری می شود.

اما اگر بعد از احراز لزوم الفوریه، مکلف در زمان اول تکلیف را انجام ندهد و شک کنیم که آیا در آنات بعد، رعایت فورا ففورا لازم است یا خیر، مثل وجوب حج تمتع بر مستطیع که اگر مکلف در سال اول انجام ندهد، در سال های بعد فورا ففورا لازم است، یا در اصل لزوم عمل در آنات بعد شک کنیم؛ مثل وجوب ردّ تحیّت که بعد از عدم ردّ تحیّت در زمان اول، در زمان های بعد لازم نیست. یا احتمال دهیم که در زمان های بعدی اصل تکلیف وجود داشته باشد اما فوریت نباشد. مثل زکات فطره که اگر در زمان اول (تا زوال شمس از روز عيد) انجام نشد اصل تکلیف به نحو واجب موسع باقی می ماند. علی ای حال اگر بعد از عصیان در زمان اول، در چگونگی تکلیف در زمان های بعد شک کنیم، مقتضای اصل عملی چیست؟

برای تعیین مقتضای اصل عملی در این فرض، باید ابتدا مبنای خود را در موارد مطلوبیت ایجاد طبیعی مع القید مشخص کنیم که آیا تعدد مطلوب در این موارد ممکن است که مرحوم آخوند و نوع محققین قائل هستند یا ممکن نیست که مختار مرحوم آقای تبریزی می باشد.

طبق مبنای مشهور که تعدد مطلوب را ممکن می دانند، در زمان اول یقینا تکلیف به ایجاد طبیعی در زمان اول، وجود داشته و ما که شک می کنیم که آیا در زمان ثانی، اصل عمل لازم است یا خیر و اگر لازم است فورا ففورا لازم است یا خیر، شک ما به این بر می گردد که در اول زمان امکان که امر به مقید وجود داشت، آیا در کنار امر به مقید امر به طبیعی هم وجود داشته است یا خیر. اگر مورد از موارد وحدت مطلوب باشد، امر موجود منحصر به امر اول است که مکلف آن را عصیان کرده و ساقط شده است. ولی اگر از باب تعدد مطلوب باشد، اگرچه امر به مقید ساقط شده ولی امر به طبیعی همچنان باقی است و لازم است رعایت شود. بنابراین در این شک می کنیم که امر به طبیعی زائد بر امر به مقید وجود دارد یا خیر. لذا اصل عملی جاری، برائت است. زیرا تکلیفی که مورد یقین بود، امر به مقید بود که ساقط شده است. احتمال می دهیم که در کنارش تکلیف دیگری وجود داشته باشد که برائت آن را نفی می کند. استصحاب تکلیف هم جاری نمی شود. زیرا وجوبی که یقین به آن داشتیم وجوب مقید بود و یقینا مرتفع شده و تعلق وجوب به طبیعی هم در اصل حدوثش شک داریم. لذا استصحاب جاری نمی شود؛ مگر اینکه جریان استصحاب در کلی وجوب را جاری بدانیم به اين تقريب که وجود کلی در ضمن فرد مقید متيقن بوده و احتمال می دهیم که بعد از سقوط آن، کلی در ضمن امر به طبیعی باقی باشد، ولی اين استصحاب ،استصحاب قسم ثالث کلی است از قبیل شق اول استصحاب قسم ثالث کلی که حدوث فرد آخر(که محتمل الحدوث است) مقترن به حدوث فرد سابق می باشد . بنابراین با انکار جریان استصحاب در قسم ثالث کلی ، اصل عملی برائت خواهد بود. خود مرحوم آخوند در بحث واجب موسع و مضیق در جایی که شک در وحدت و تعدد مطلوب داریم، فرموده است که اصل جاری برائت است و استصحاب جاری نمی شود[[5]](#footnote-5).

سه شنبه 27/10/401 جلسه 78

بر اساس قول به لزوم فوریت، اگر مکلف تکلیف را در زمان اول انجام ندهد، آیا در زمان های بعد لازم است عمل را فورا ففورا اتیان کند یا خیر. در تعیین مقتضای اصل عملی گفته شد که اگر تعدد مطلوب را ممکن بدانیم، بعد از ترک واجب در زمان اول، یقین به سقوط تکلیف به مقید داریم و شک در حدوث تکلیف به اصل طبیعت می کنیم و لذا برائت از آن جاری می شود. استصحاب بقاء تکلیف هم استصحاب کلی قسم ثالث می شود؛ صورتی که فرد دوم مشکوک الحدوث مقارن با وجود فرد اول می باشد.

اما اگر تعدد مطلوب را انکار کردیم و گفتیم در مواردی که امر به مقید تعلق می گیرد، امر به طبیعی بلا قید معقول نیست، بر اساس این مبنا نیز واضح است که اصل عملی، برائت است. مثلا در مورد اداء و قضاء، علم به تکلیف در وقت داریم و مطلوب بودن مقیّد محرز است، ولی نمی دانیم که علاوه بر تکلیف به مقیّد، تکلیف به ایجاد طبیعی بعد از زمان مخصوص و بعد از ترک مقید موجود شده است یا خیر. چون تعدد مطلوب ممکن نیست، اگر مولی بخواهد طبیعی را فاقدا للقید از مکلف طلب کند، باید بعد از انقضاء امر اول که امر به مقید باشد، امر به ایجاد ذات عمل کند. تعلق تکلیف به مقید معلوم است اما اینکه مقارن با انقضاء این تکلیف، تکلیف دیگری به اتیان طبیعی صورت گرفته یا خیر، مشکوک است و مقتضای اصل عملی، برائت است. استصحاب هم در این فرض جاری نمی شود. زیرا استصحاب در این فرض، از قبیل استصحاب کلی قسم ثالث است، ولی آن شق از کلی قسم ثالث که فرد دوم که وجود کلی در ضمن آن را احتمال می دهیم، مقارن با ارتفاع فرد اول حادث شده است.

بنابراین چه بر مبنای معقولیت تعدد و چه عدم معقولیت آن، اصل جاری برائت است و استصحاب جاری نمی شود؛ چون از قبیل استصحاب کلی قسم ثالث می باشد و بنابر قول صحیح، در کلی قسم ثالث استصحاب جاری نمی شود؛ چه از قبیل شق اول باشد و چه دوم. بله اگر در جریان استصحاب قسم ثالث، بین شق اول و دوم تفصیل داده شد و جریان آن را در شق اول پذیرفتیم، در اینجا نیز باید قائل به جریان استصحاب کلی تکلیف در فرض معقولیت تعدد مطلوب شویم.

#### مطلب ششم؛ احتمال طرو عجز در واجبات موسّع

بحث است که در مواردی که به حسب حکم واقعی، مبادرت به انجام تکلیف لازم نیست، بلکه واجب موسّع است و مکلف عقلا و شرعا می تواند تکلیف را به تاخیر بیاندازد، مثل نمازهای یومیه، اگر شخص در ابتدای وقت، متمکن از انجام واجب باشد، اما حتمال بدهد که در ازمنه بعد، عاجز از انجام واجب می شود، آیا به حسب حکم ظاهری بر او مبادرت لازم است یا می تواند به رجاء بقاء تمکن، امتثال تکلیف را به تاخیر بیاندازد. مثلا کسی که در ساعات اولیه ظهر در حضر است و تمکن از نماز به جمیع شرایط را دارد، ولی در ادامه می خواهد به مسافرت برود و یقین به بقاء تمکن از نماز به جمیع شرایط را ندارد، آیا مبادرت بر او لازم است یا خیر. یا زنی که در اول وقت، متطهر است و احتمال طرو حیض را می دهد، آیا لازم است که مبادرت به نماز اول وقت داشته باشد یا خیر.

این بحث به صورت فی الجمله در اصول در ذیل همین بحث دلالت امر بر فور و تراخی مطرح شده و در بعضی از کلمات مثل کلمات محقق ایروانی و نیز در محاضرات به آن اشاره شده و در نهایه الافکار هم فی الجمله آمده است. در فقه هم در موارد متعددی در کتاب الحج و در بعضی از فروع فقهیه در کتاب الصوم بررسی شده است.

مرحوم ایروانی در همین بحث بعد از بیان مختار خود که ظهور ثانوی اوامر عرفیه در لزوم مبادرت باشد، فرموده اند که اگر از این مختار غمض عین کنیم، لا يبعد دعوى حكم العقل بوجوب المبادرة مع‏ احتمال‏ طرو الاضطرار في الآن الثاني فيكون تركه للمبادرة تركا للامتثال مع القدرة و التمكن[[6]](#footnote-6)‏. یعنی از مواردی خواهد بود که تکلیف منجز با قدرت بر امتثال ترک شده است.

در کلام مرحوم آقای خویی هم در محاضرات آمده است که مبادرت لازم نیست. اما در جایی که احتمال داده می شود که تاخیر در امتثال موجب فوت واجب می شود، عقل حکم به لزوم اتیان فورا می کند، البته به عنوان حکم ظاهری نه واقعی.

در فروع فقهیه مطرح شده نیز عده ای از محققین قائل شده اند که مبادرت به انجام واجب در واجبات موسّع در جایی لازم است که امارات عجز وجود داشته باشد. یعنی اگر علم یا اطمینان یا حجت بر عجز داشته باشد، مبادرت لازم است. اما اگر مجرد احتمال طرو عذر باشد مبادرت لزوم ندارد. از جمله مرحوم آقای حکیم در مستمسک در بحث حج در ذیل نظر صاحب عروه، همین را اختیار کرده اند. مرحوم سید در مساله دوم از مسائل وجوب حج فرموده است: لو توقّف إدراك الحجّ بعد حصول الاستطاعة على مقدّمات من السفر و تهيئة أسبابه وجب المبادرة إلى إتيانها على وجه يدرك الحجّ في تلك السنة، و لو تعدّدت الرفقة و تمكّن من المسير مع كلّ منهم اختار أوثقهم سلامة و إدراكاً. و لو وجدت واحدة و لم يعلم حصول أُخرى أو لم يعلم التمكّن من المسير و الإدراك للحجّ بالتأخير فهل يجب الخروج مع الأُولى، أو يجوز التأخير إلى الأُخرى بمجرّد احتمال الإدراك، أو لا يجوز إلّا مع الوثوق، أقوال أقواها الأخير.

خود مرحوم سید در متن قول اخیر را اختیار کرده که چنانچه صرفا احتمال بدهد که اگر با کاروان اول نرود و تاخیر بیاندازد ادارک حج نمی کند، تاخیر جایز نیست. بله اگر علم یا اطمینان داشته باشد که با تاخیر هم کاروان دوم او را به حج می رساند می تواند به تاخیر بیاندازد.

در اینجا نوع محشین تعلیقه نزده و همین فرمایش مرحوم سید را قبول کرده اند. فقط یک تعلیقه از مرحوم محقق عراقی وجود دارد که در حقیقت توضیح نظر مرحوم سید است و معلوم می شود که ایشان هم مقتضای حکم عقل را لزوم المبادره می داند. فرموده است: بل الاحوط عدم الجواز لاحتمال فوت التکلیف المنجز به و هو غیر جائز عقلا.

همانطور که در کلام مرحوم آقای حکیم است، صاحب مدارک قول اول را به شهید ثانی نسبت داده است و مختار علامه در تذکره را قول دوم می داند و قول سوم هم که صاحب جواهر به آن میل کرده است، مختار شهید اول در دروس.

خود مرحوم آقای حکیم قائل شده اند که در جایی که احتمال بقاء عذر می دهد می تواند مبادرت را ترک کند. زیرا بناء متشرعه در امثال این موارد چنین است که واجب خود را به تاخیر بیاندازند با اینکه علم و اطمینان به بقاء تمکن ندارند و احتمال عجز را می دهند، درصورت ظن به بقاء تمکن که معلوم است جواز تاخیر دارد ؛ کما یشهد به بناءهم علی جواز تاخیر الصلاة عن اول الوقت اذا لم تکن امارة علی الموت و کذا تاخیر قضاءها و غیرهما من الموسعات، با اینکه در همه اینها احتمال عجز وجود دارد[[7]](#footnote-7).

اما در مقابل جماعتی از محققین قائل به وجوب مبادرت شده اند. دلیلشان این است که مورد از موارد قاعده اشتغال است. اینکه در کلام مرحوم ایروانی و آقای خویی آمده که عقل حکم به لزوم مبادرت می کند، به این جهت است که مورد از موارد قاعده اشتغال است. زیرا عقل حکم می کند که اگر تکلیف مولی فعلی و منجز شده است، بر مکلف لازم است که یقین و اطمینان به فراغ ذمه از آن پیدا کند. در جایی که شخص در اول وقت متمکن است، اگر انجام دهد، احراز امتثال می کند، اما اگر تاخیر بیاندازد احراز امتثال نمی کند. در صورتی که تمکن قطعا یا اطمینانا باقی باشد، برای مکلف احراز امتثال می شود و قاعده اشتغال جاری نمی گردد. اما اگر احتمال طرو عذر بدهد، در صورت تاخیر احراز امتثال نمی کند. لذا بر مکلف لازم است که همان وقت که تمکن دارد تکلیف را انجام دهد و تاخیر نیاندازد تا احراز امتثال محقق شود.

مرحوم آقای خویی نیز این تقریب را بیان کرده و فرموده اند که این نکته که قاعده اشتغال اقتضای لزوم اتیان فوری به عمل را دارد در جمیع واجبات موسع جاری است.

در مقابل این حکم عقل، دو وجه ذکر شده است که در صورت احتمال بقاء تمکن حتی اگر ظن به عجز داشته باشد، مکلف می تواند تاخیر بیاندازد. در حقیقت استدلال به این دو وجه، بر پایه انکار حکم عقل به اشتغال نیست بلکه به خاطر حکومت آنها بر قاعده اشتغال است.

وجه اول این است که در موارد احتمال بقاء تمکن، استصحاب بقاء آن جاری می شود. زیرا الان که مکلف متمکن است و احتمال می دهد که تمکن او بر انجام نماز تا آخر وقت باقی باشد. با اجرای استصحاب حکم می کنیم که عجز طاری نمی شود و قدرت تا آخر وقت باقی است. چطور اگر مکلف علم وجدانی یا اطمینان به بقاء تمکن داشته باشد، می تواند تاخیر بیاندازد، استصحاب هم همان کار علم و اطمینان را انجام می دهد؛ با استصحاب، قدرت و تمکن تعبدا باقی می ماند. وقتی با بقاء تمکن و قدرت احراز تعبدی امتثال کردیم، موضوع قاعده اشتغال بر داشته می شود و دیگر عقل حکم به لزوم مبادرت نمی کند.

به این وجه در بعضی از کلمات من جمله در نهایه الافکار در تقریرات مرحوم محقق عراقی در ذیل بحث دلاله الامر علی الفور او التراخی اشاره شده است. فرموده اند که حکم عقل به اشتغال وجود دارد اما در جایی که شخص احراز کند که در زمان متاخر قدرت ندارد. ولی اگر ظن غیر حجت یا شک بر بقاء قدرت داشته باشد فالظاهر هو جواز التاخیر للاستصحاب. البته در ادامه دارد: هذا كلّه‏ فيما يتعلق‏ بمسألة الفور و التراخي، و لكن الأستاذ دام ظله لم يتعرض لهذا الفرع الأخير فافهم[[8]](#footnote-8). شاید مقصود همین فرع احتمال طرو عجز در واجبات موسع باشد که نشان می دهد حکم به جواز تاخیر به خاطر استصحاب، از مقرر است نه خود مرحوم محقق عراقی. چراکه ایشان همانطور که پیش تر بیان شد، در تعلیقه عروه به خاطر قاعده اشتغال قائل به عدم جواز تاخیر شده بود.

نسبت به این وجه اشکال شده است که استصحاب بقاء قدرت، شرایط جریان را ندارد. زیرا بقاء قدرت در زمان مستقبل نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی تا بتوان آن را استصحاب کرد. آنچه به عنوان حکم شرعی در این موارد وجود دارد این است که شارع حکم وجوب را روی صلات بین الحدین برده است و این عقل است که می گوید اگر مکلف در همه وقت تمکن دارد جایزاست تاخیر بیاندازد. زیرا همه افراد طبیعی در وفاء به غرض مولی علی حد سواء است و مولی در افراد طبیعی، خصوصیت الزامی در فرد خاصی ندیده است. اما گر تمکن نداشته باشد عقل می گوید حق تاخیر نداری. جواز تاخیر حکم عقلی است نه حکم شرعی تا با استصحاب بقاء القدره موضوع برای آن درست شود.

ممکن است اشکال دیگری شود که این حکم عقل به جواز تاخیر از باب احراز امتثال است. زیرا به ملاحظه قاعده اشتغال، عقل می گفت اشتغال یقینی اقتضای فراغ یقینی دارد و مکلفین در صورتی می توانند تاخیر بیاندازند که در فرض تاخیر امتثال محقق شود. آنچه از نظر عقلی موجب تاخیر می شود حصول امتثال در ازمنه آتیه است. استصحاب بقاء قدرت، اثبات نمی کند که امتثال حاصل می شود، مگر با اصل مثبت. استصحاب، نهایتا بقاء قدرت را ثابت می کند و تحقق امتثال لازمه بقاء قدرت است. ولی این لازمه لازمه عقلی است نه شرعی و لذا استصحاب جاری نمی شود.

چهارشنبه 28/10/401 جلسه 79

گفته شد که در صورت احتمال طرو عجز در انجام واجبات موسعه، مقتضای قاعده اشتغال لزوم مبادرت است؛ زیرا اگر شخص بالفور اقدام به انجام عمل نکند، احراز امتثال نخواهد کرد و لذا قاعده اشتغال که می گوید بعد از علم به تکلیف باید احراز امتثال کرد، حکم می کند که مبادرت به انجام عمل داشته باشد و به خاطر امکان فوت عمل، تاخیر برای او جایز نیست.

در مقابل این دلیل، دو وجه نیز برای اثبات عدم لزوم مبادرت ذکر شد. وجه اول استصحاب بود با این تقریب که شخص فعلا متمکن از انجام تکلیف است و چون شک در بقاء قدرت در آینده می کند استصحاب جاری می کند و با آن بقاء قدرت می شود و همانطور که وقتی که علم وجدانی به بقاء قدرت داشت برای او قاعده اشتغال موضوع پیدا نمی کند و تاخیر جایز بود، الان هم موضوع قاعده اشتغال مرتفع می شود. زیرا موضوع قاعده اشتغال احتمال فوت تکلیف است.

در این استصحاب مناقشه شد که شرط جریان استصحاب وجود ندارد. زیرا مستصحب که قدرت باشد، نه به لحاظ حدوثش و نه بقاءش موضوع اثر شرعی نیست، بلکه فقط موضوع حکم عقلی جواز تاخیر می باشد.

لا یقال که هرچند در واجبات موسعه، وجوب الاتیان بالطبیعی بین الحدین مجعول است، یعنی وجوب به نماز ظهر و عصر که مکلف بین الحدین باید انجام دهد، تعلق گرفته است، ولی این تعلق تکلیف به طبیعی بین الحدین متضمن یا مستلزم ترخیص در تطبیق طبیعت بر همه افراد است. نماز اول وقت در ساعت دوازده یک فرد نماز است و نماز بعد از آن وقت فرد دوم طبیعی نماز و نماز پس از آن فرد سوم و ... و نسبت به همه این افراد ترخیص در تطبیق طبیعی وجود دارد. ترخیص در تطبیق هم یا خود همان تکلیفی است که به طبیعی خورده یا اگر عین آن نباشد لازمه آن است. ولو به حسب نظر بعضی مثل مرحوم آقای صدر، ترخیص در تطبیق طبیعی ترخیص شرعی نیست بلکه حکم عقل است که بعد از تعلق تکلیف به طبیعی، می گوید که مکلف مرخص در تطبیق است، ولی طبق مختار مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی به حسب آنچه در اجتماع امر و نهی فرموده اند، ترخیص در تطبیق حکم مولوی و شرعی است، نه اینکه فقط حکم عقل باشد. لذا به حسب جعل شرعی، غیر از وجوبی که متعلق به طبیعی صلات می باشد، ترخیص در تطبیق طبیعی بر تمام افراد صلات هم وجود دارد.

بله چنانکه در بحث های قبل فی الجمله اشاره شد، ترخیص در تطبیق طبیعی فقط در حد افراد مقدور است و نسبت به افراد غیر مقدور همانطور که تعلق تکلیف معنا ندارد ترخیص در تطبیق بر آنها نیز معنا ندارد. در نتیجه افراد مقدور و قدرت بر فعل، موضوع حکم شرعی یعنی ترخیص در تطبیق طبیعی خواهد بود. بنابراین قدرت بر صلات در ازمنه مستقبله فقط موضوع برای حکم عقل نیست بلکه موضوع برای ترخیص در تطبیق که مجعول شرعی می باشد نیز هست. لذا شرایط جریان استصحاب در قدرت فراهم می شود.

حاصل این اشکال دفاع از جریان استصحاب در بقاء قدرت و فراهم کردن شرط جریان استصحاب است.

جواب این است که هرچند که اگر ترخیص تطبیق شرعی باشد قدرت در آن اخذ شده است، اما موضوع ترخیص تطبیق، قدرت بر فرد طبیعی است نه قدرت بر خود طبیعی. وقتی قدرت بر فرد موضوع باشد دیگر استصحاب جاری نمی شود. زیرا چنانچه شخص در ساعت 4 بعد از ظهر قدرت بر صلات داشته باشد، ترخیص در تطبیق نسبت به صلات در ساعت 4 موضوع پیدا می کند ولی قدرت بر صلات در ساعت 4 یعنی این فرد خاص از طبیعی که حالت سابقه ندارد. آنچه حالت سابقه داشته افراد ساعت 1 بوده اند. فردی که در ساعت 4 بعد از ظهر می خواهد ایجاد شود اینطور نیست که در زمان سابق مقدور مکلف بوده و ما در بقاء قدرت نسبت به صلات در ساعت 4 شک کرده ایم تا استصحاب جاری شود. در نتیجه آنچه حالت سابقه یقینی دارد و ما شک در بقاء آن داریم که قدرت بر طبیعی باشد، موضوع حکم شرعی نیست بلکه موضوع حکم عقلی به جواز تاخیر است و آنچه موضوع حکم شرعی ترخیص در تطبیق است که قدرت بر فرد باشد، حالت سابقه ندارد.

وجه دوم برای اثبات عدم لزوم مبادرت با احتمال طرو عجز، این است که ولو قاعده اشتغال اقتضای لزوم مبادرت می کند، ولی سیره متشرعه قائم شده است که در موارد احتمال طرو عجز، مبادرت به انجام عمل لازم نیست. صرف احتمال طرو عجز باعث نمی شود که متشرعه خود را ملزم به فوریت عمل کنند بلکه بناء متشرعه بر این است که تاخیر می اندازند. همانطور که در مورد نماز اول وقت در حالی که همه اشخاص احتمال موت را می دهند اما اقدام نمی کنند. یا در قضاء فرائض که واجب موسع است، ولو افراد احتمال مرگ می دهند اما مبادرت را لازم نمی دانند. بنابراین بناء متشرعه بر جواز تاخیر واجب موسع از اول وقتِ آن است الا در جایی که اماره بر فوت باشد.

در ذیل نظر مرحوم سید در عروه که فرمود شخص باید با کاروان اول راهی حج شود مگر اینکه وثوق داشته باشد که با کاروان دوم هم اگر برود حج را درک می کند، مرحوم آقای حکیم فرمود که این قول را مرحوم شهید در دروس اختیار کرده و صاحب جواهر هم به آن تمایل پیدا کرده است. ایشان در بیان وجه این نظر فرمود: أن التأخیر مع الوثوق المذکور لا یعدّ تفریطا فی أداء الواجب. یعنی اگر کسی وثوق به قدرت در زمان متاخر داشته باشد، تاخیر او تفریط در انجام واجب حساب نمی شود و اگر وثوق نباشد تفریط حساب می شود. مرحوم آقای حکیم در ادامه فرموده اند که بعید نیست که اگر ظن غیر حجت به بقاء قدرت هم وجود داشته باشد و شخص تاخیر بیاندازد، تفریط در ادای واجب حساب نشود. زیرا سیره متشرعه هم در صلات ادائیه و هم در قضاء صلوات و هم در سایر واجبات موسعه بر این است که عمل را از اول وقت آن تاخیر می اندازند. این نشان می دهد که مسارعت، واجب نیست. ولو مورد تعلیل ایشان ظن به بقاء قدرت است، ولی بر اساس همین دلیل، کسانی که قائل به جواز تاخیر عمل با احتمال موت هستند، می گویند که سیره مشترعه چنین است که حتی اگر احتمال موت را هم بدهند بدون اینکه ظن به بقاء داشته باشند، اقدام به انجام عمل نمی کنند. بنابراین دلیل آقای حکیم صورت احتمال و شک را هم می گیرد. ولی آیا با این سیره می توانیم از قاعده اشتغال رفع ید کنیم یا خیر؟

نسبت به این وجه در کلام مرحوم آقای تبریزی اشکال شده است که چنین مواردی که می بینید متشرعه مسارعت نمی کنند، مثل تاخیر صلات از اول وقت، نه اینکه با وجودی که اطمینان به بقاء قدرت ندارند اما باز هم تاخیر می اندازند، بلکه در این موارد اطمینان به بقاء قدرت دارند و لذا مبادرت را لازم نمی بینند. اما در همان مثال حج که اگر شخص با کاروان اول نرود، اطمینان پیدا نمی کند که با کاروان دوم بتواند حج را درک کند، متشرعه تاخیر نمی اندازند. لذا نمی شود خروج با کاروان حج را با نماز اول وقت و تاخیر قضاء صلوات قیاس کرد. زیرا در صلوات یومیه و قضاء آنها که شخص خود را فعلا سالم می بیند، وثوق و اطمینان به بقاء قدرت هم دارد، ولی در مورد حج اگر با کاروان اول به حج نرود، اطمینان به بقاء قدرت و درک حج با کاروان دوم ندارد. متیقن از سیره در تاخیر عمل همین حالت اطمینان به بقاء قدرت است و اگر اطمینان نباشد به حسب سیره تاخیر جایز نیست.

نسبت به این مناقشه ممکن است گفته شود که به ملاحظه نوع مردم همینطور است که تا وقتی که سالم هستند وثوق به بقاء حیات هم دارند و هرچند احتمال مرگ را می دهند اما برای آن احتمال خیلی ضعیفی قائل هستند. ولی مشکل این است که حتی متدینینی که متذکر به این حقیقت هستند که معلوم نیست تا آخر وقت زنده بمانند، باز هم اقدام به انجام عمل فورا نمی کنند. لذا نمی شود در همه موارد سیره ادعاشده، بگوییم احتمال مقابل احتمال ضعیفی است و اطمینان وجود دارد. بلکه بالوجدان حتی عده ای از متدینینی که احتمال موت را می دهند هم مبادرت ندارند.

با این وجود ممکن است از استدلال به سیره جواب داده شود که مقدار احراز شده از سیره مبنی بر عدم مبادرت، در خصوص احتمال عجز از ناحیه موت است، نه همه موارد احتمال عجز و اضطرار ولو از نواحی دیگر. شاید هم وجه اینکه در موارد احتمال موت، اعتناء به احتمال آن نمی کنند و مبادرت را لازم نمی دانند، اتکاء به اصالة السلامه باشد. یعنی وقتی فعلا شخص مریض نیست مقتضای اصل عقلایی این است که بناء بگذارند که تا آخر وقت این حالت ادامه دارد. ولی مواردی که عجز، از باب مریض بودن شخص نیست، اصل عقلایی وجود ندارد و لذا قاعده اشتغال موضوع پیدا می کند و در مقابل قاعده نیز دلیلی که مقدم بر قاعده اشتغال باشد وجود نخواهد داشت. لذا باید طبق قاعده اشتغال در موارد احتمال طرو عجز، شخص مبادرت کند الا اینکه مورد اصالة السلامه در موارد احتمال موت باشد. اما در اعذار دیگر سیره احراز نشده و قاعده اشتغال محکم است.

## فصل سوم؛ اجزاء

مرحوم آخوند مطالب مربوط به بحث اجزاء را در یک مقدمه و دو موضعِ بحث و یک سری تنبیهات مطرح کرده است. ابتدا اموری را ذکر کرده است تا موضوع بحث و فرق آن با بعضی از مباحث دیگر معلوم شود و خود بحث اصلی را در دو موضع مطرح کرده است؛ اول اینکه اتیان به مامور به به هر امری، مقتضی اجزاء از همان امر است و موضع دوم این است که اتیان به مامور به به یک امر، مقتضی اجزاء نسبت به امر دیگر هست یا خیر. این موضع دو مقام دارد؛ مقام اول اتیان به مامور به اضطراری و اجزاء آن از امر اختیاری و دوم اتیان به مامور به ظاهری و اجزاء آن از امر واقعی. در پایان نیز مطالبی را به عنوان تنبیهات با تعبیر تذنيب بیان کرده است.

طرح عنوان بحث از سوی مرحوم آخوند نشان می دهد که ایشان بحث اجزاء را بحث لفظی نمی داند بلکه جزء مسائل عقلیه علم اصول می داند. ایشان بحث اجزاء را چنین عنوان کرده است که الاتیان بالمامور به علی وجهه یقتضی الاجزاء فی الجملة بلا شبهة. در مقابل، محققین متقدم که بحث اجزاء را مطرح کرده اند ، عنوان بحث در کلمات آنها نشان می دهد که بحث اجزاء را بحث لفظی می دانسته اند. مثلا شیخ در عُدّه فرموده أن الامر هل یقتضی کون المامور به مجزیا ام لا. در کلمات صاحب فصول هم به همین عنوان مطرح شده است. اما مرحوم شیخ انصاری و به تبع ایشان مرحوم آخوند عنوان بحث را به گونه ای عوض کرده اند که ظهور دارد بحث عقلی است نه لفظی. این تغییر عنوان همانطور که در کلام مرحوم اصفهانی آمده است، علتش این است که اجزاء از مقتضَیات امر نیست بلکه از مقتضَیات اتیان مامور به است و لذا از مسائل عقلیه علم اصول خواهد بود نه مسائل لفظیه . بله چون این بحث در کلمات متقدمین در بخش مباحث الفاظ ذکر شده است، مرحوم شیخ و آخوند هم در همان مباحث آورده اند. مثل مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی که بحثی عقلی هستند ولی در مباحث الفاظ آمده اند.

اما چه این مساله عقلی باشد و چه لفظی، مساله اصولی است و در طریق استنباط حکم شرعی کلی واقع می شود. زیرا با اجزاء معلوم می شود که آیا بعد از انجام مامور به ظاهری یا اضطراری شخص وظیفه دارد متعلق امر اختیاری یا واقعی را انجام دهند یا خیر. لذا واقع در استنباط حکم شرعی کلی مکلفین می شود.

1. - دروس فی مسائل علم الاصول:1/374. [↑](#footnote-ref-1)
2. - دروس/1/387. [↑](#footnote-ref-2)
3. - دروس/2/288. [↑](#footnote-ref-3)
4. - نهایه الدرایه/1/363. [↑](#footnote-ref-4)
5. - کفایه/144. [↑](#footnote-ref-5)
6. - نهایه النهایه/1/116. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مستمسک/10/10. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نهایه الافکار/1/221. [↑](#footnote-ref-8)